

در بوته نقد

درباره «لانچر۵» و بُهت‌های نصیبت می‌کند خودِ خودِ سربازی



مهدی حسینی

● من سربازی نرفته‌ام اما اگر اجازه اغراق داشته باشم، اندازه گرفتن یک کارت پایان خدمت، قصه و روایت و خاطره سربازی از دوستانم شنیده‌ام. تاتار «لانچر ۵» را که شب شبیه دوم آذرماه در تئاتر مستقل تهران دیدم، به قول علما «طابق النعل بالنعل» منطبق بر آن قصه و خاطره و روایت‌ها بود؛ انگاری که هر آنچه درباره آموزشی، آش‌خور، هم‌خدمتی، امرب، اضافه خدمت، مافوق و کادری، سربازخانه و آسایشگاه و کلی چیز مگوسی غیرقابل چاپ در روزنامه، شنیده بودم، داشت از جلوی چشم‌هایم رژه می‌رفت.

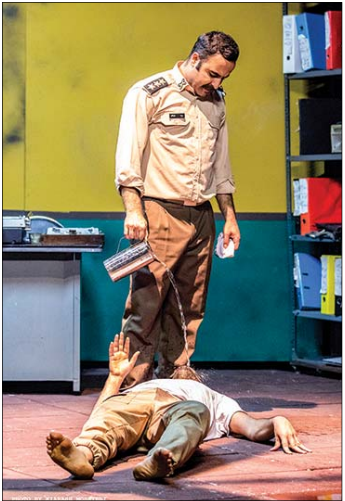
همه جزئیات ماجرا آن قدر منطبق بر شنیده‌ها بود که تو گویی دوربینی در اتاق بازرسی فلان پادگان نصب شده و ما داشتیم تصاویر آن دوربین را می‌دیدیم.

رسم است که در ستایش بازی بازیگران یک فیلم یا تئاتر خوب با اوصافی ستایش‌برانگیز مثل درخشان، بی‌ظنیر، دقیق، با جزئیات ... یاد می‌شود.

اما آن چیزی که من و حدود ۱۸۰ نفر دیگر آن شب از ساعت هشت‌ونیم تا ساعت ۱۱ در تئاتر مستقل از حضور سروان شایگان و مسئول دفترش، سرباز وظیفه صادقی که اهل یزد بود و سربازانی دیگر که پی در پی به اتاق بازرسی می‌آمدند و بازجویی می‌شدند و می‌رفتند، دیدیم حقیقتا بازی و بازیگری نبود، بلکه خود خود یک سروان جدی، خشن، مسئولیت‌پذیر و گاهی شوخ بود؛ خودِ خود یک دفتردار خنک و کاری در دفتر سروانی در اتاق بازرسی پادگان و خود خود تعدادی سرباز اهل شهرهای چهار گوشه ایران که بازجویی می‌شدند.

و البته نه فقط این درجه‌داران و سربازان که ماجرا و قصه‌ای که آنها مشغول روایتش بودند هم دست‌کم به لحاظ آن همه خاطره و روایتی که از دوره خدمت رفقا شنیده بودم، خود خود اتفاقات پادگان و زندگی سربازان بود.

البته باید صادق بود و گفت در بیشتر آن خاطره‌ها نهایت کار به ۳ و ۴ و آش و لاش شدن



«بوبراحمدی» و «حداد» ختم نمی‌شد و «تابان» ماجرای زخم آن خاطره دردناک و سیاه را با خود تا پایان خدمت و چه بسا پایان خلقت، به دوش می‌کشد تا کجا سر باز کند و شاید هم مثل «لانچر» خون به‌پا کند.

همان لحظات دیدن «لانچر۵» که نه – چون قصه و جزئیات ماجرا مهلت بردن از آنچه روی صحنه داشت اجرا می‌شد را نمی‌داد – اما بعد از پایان کار، یادت می‌آید که چقدر از جهاتی مثل لوکیش بسته و مدت‌زمان و ورود و خروج آدم‌ها، شبیه فیلم سینمایی مسخره‌هاست؛ فیلمی که آنجا هم ماجراهای حدودا دوساعت‌هاش فقط در یک اتاق رخ می‌دهد و به همین دلیل مثال‌های خوبی برای قیاس با هم هستند.

چهار، پنج بازیگر اصلی مسخره‌باز همه هنر و سابقه و خلاقیت‌شان را صرف می‌کنند که بیشتر و بیشتر «بازی» کنند؛ آن هم از نوع کل‌درشتِ توی چشم. در لانچره اما از این‌چیزها خبری نبود و کسی زوری نمی‌زند که بازی کند (اگر از یکی، دو صحنه صرف‌نظر کنیم البته) به‌ویژه سروان شایگان، سرباز وظیفه صادقی، سرباز وظیفه کمالی و ...

این‌طور بود که ما ۱۳۰ دقیقه در آن سالن، یا در حقیقت در گوشه آن اتاق بازرسی پادگان نشستیم و قهقهه زدیم، ناراحت و عصبانی شدیم و بعضی‌ها بعضی کردند، بعضی‌ها بُهت، بعد هم که بیرون آمدم دیدیم به همان تعداد ما که داخل بودیم، کسانی توی صف هستند که بروند داخل و دوباره قصه از نو ... امیدوارم تا فرصت هست و لانچر ۵ دارد اجرا می‌رود، صابر ابر، بابک حمیدیان، رضا کینایان و با احترام استاد علی نصیریان که همگی در فیلم سینمایی مسخره‌باز «بازی»‌هایی به یادماندنی کردند، دیدن این تئاتر و کار دانشجویایی که به آن سربازان جان داده‌اند را از دست ندهند.

نمایش «لانچر ۵»، که تا امروز چند دوره اجرای بسیار موفق را پشت سر گذاشته و همچنان هم در سالن مستقل تهران می‌تازد و هر شب بیش از ۳۰۰ تماشاگر در دو اجرا دارد، روی مسئله‌ای کلیدی دست گذاشته: «حقیقت چیست؟» و این شیوه رویارویی جوانش یعنی پویا سعیدی و مسعود صرامی را ویژه می‌کند. در به‌روت یک پادگان نظامی ما با واقعیاتی مهیب مواجه می‌شویم که اگر لحظات کمیک اجرا به کمک‌مان نایبند، شاید نتوانیم آنها را هضم کنیم. پای صحبت دو خالق این اثر نشستیم تا ببینیم فارغ از موفقیت‌های این اجرا در جشنواره‌های تئاتر فجر و دانشگاهی، و همین‌طور استقبال تماشاگران، چه چیز آنها را پای مسئله ابدی «حقیقت چیست؟» کشانده تا آن را اینجا و اکنون کنند و ما را نیز با این پرسش درگیر کنند: پرسشی که امروز شاید بیش از همیشه نیازمند پاسخی برای آن هستیم.

در ادامه گفت‌وگو با این دو درامات‌نیست را می‌خوانید.

کارپروسه کار شما دو نفر در درجه اول به‌عنوان نویسنده و بعد به‌عنوان کارگردان چطور بوده؟ متن چطور شکل گرفت و وقتی یک نفر انفرادی بوده و وقتی تولید یک نمایش نامه می‌گیرد، ایده‌ای را در سر می‌پرورانند و آن را بسط می‌دهد. جالب است بدانیم که دو نفر با هم، چطور یک متن نمایشی را تولید کرده‌اند؟

پویا سعیدی: متن به آن شکلی که یک نویسنده می‌نشیند و آن را تولید می‌کند، ساخته نشده؛ بلکه متن را مسعود صرامی شروع کرده و نوشته و تکمیل کرده و وقتی قرار شد متن به اجرا برسد، من به کار اضافه شدم و متن را از آغاز نوشتم. این یک پروسه بازنویسی عادی نبوده؛ بلکه مرحله‌ای بوده که متن گسترش پیدا کرده. درواقع براساس سازوکاری که در سربال‌های خارجی‌ای که گروهی از نویسندگان آن را نوشته‌اند، دیده‌ام، مسعود creator بوده و من developer. متن سومی در نهایت شکل گرفت که نه مطلقا متن مسعود و نه مطلقا متن من بود و در واقع ترکیبی از متن هر دو ما بود، وارد پروسه اجرا شد.

آن متن سوم چطور شکل گرفت؟
پویا سعیدی: متن سوم در یک شب برقی سخت و طولانی در زمستان ۹۶ شکل گرفت. کنار هم نشستیم و با دعوا کلمه به کلمه متن سوم را شکل دادیم.

کار یعنی دیالوگ‌ها را هم ترکیب کردید؟
پویا سعیدی: دیالوگ‌هایی که مسعود نوشته بود و دیالوگ‌هایی را که من نوشته بودم، تطبیق می‌دادیم و نمونه سومی شکل می‌گرفت. همکاری بسیار خوبی بود و هر جا لازم بود، من عقب‌نشینی می‌کردم و هر جا لازم بود، مسعود. این روحیه مبادله تا آخر کار بین من و مسعود وجود داشت و هر دو به نفع کار جاهایی عقب‌نشینی می‌کردیم.

مسعود صرامی: واقعا کار راحتی هم نبود. وقتی می‌شنوم دو نفر کار مشترکی را شروع کرده‌اند و بعد کار به دعوا کشیده، آنها را می‌فهمم. واقعا کار ساده‌ای نیست. ازخودگذشتگی می‌خواهد و هدف نهایی را باید مدنظر قرار داد. زمانی که قرار شد پویا همراه من باشند و متن سومی شکل بگیرد، به این فکر کردم که این کار حتما باید اجرا شود؛ پس خیلی جاها از خواسته‌هایم گذشتم؛ یعنی اگر از روز اول می‌خواستم صفر تا صد را مطابق میل خودم پیش ببرم، چه بسا که کار اصلا به اجرا نمی‌رسید. سال ۹۴ متنی نوشته بودم با عنوان «آخر دنیا» که متن موافقی شد و در چند جشنواره دیده شد و پایه همین متن شد. وقتی پویا گفت با هم کار کنیم، همان متن را مینسا قرار دادیم و پویا متن را گسترش داد. وقتی متن را به من برگرداند، شاکای شده بودم؛ ولی با هم نشستیم و نوشتیم و به متن نهایی رسیدیم.

کارپروسه نگارش متن نهایی در یک نشست اتفاق افتاد؟

پویا سعیدی: بله. در واقع ما دو متن نهایی داشتیم که آن دو را با هم تطبیق دادیم و دیالوگ‌ها را تطبیق می‌دادیم و به متن سوم رسیدیم.

کار مگر ساختار متن هر دوی شما یکی بود؟
پویا سعیدی: بله، من ساختار روایی را حفظ کردم. به جز یک مورد. صحنه‌ای را اضافه کردم که شکل دیگری در متن مسعود وجود داشت که من آن را به هم ریختم و دوباره ساختار، اما پلات و طرح داستانی را من حفظ کردم. جذاب‌ترین بخش متن مسعود برای من همان ساختار داستانی بود. درواقع علت موفقیت متن سوم هم در نهایت وفاداری به ساختار اولیه بود.

مسعود صرامی: اگر ما دو رویکرد متفاوت به متن داشتیم و مثلا پویا می‌خواست متن ضدداستان بنویسد، نمی‌توانستیم به یک اثر مشترک برسیم. پایه کار حفظ شد. یک شب من و پویا با هم نشستیم و دیالوگ‌ها را خط‌به‌خط نوشتیم و بعد از آن هم حین تمرینات مدام متن را تغییر دادیم تا به متن نهایی رسیدیم.

پویا سعیدی: درکل رویکرد ما این است که بداهه‌هایی را که هر شب اتفاق می‌افتد هم ممکن

گفت‌وگو با پویا سعیدی و مسعود صرامی، نویسندگان و کارگردانان «لانچر ۵»

مسئله ما رویارویی با حقیقت بود



پویا سعیدی و مسعود صرامی

است به متن اضافه کنیم. روحیه هر دوی ما این‌جوری است که انگار هر شب زبایان می‌کنیم. اگر بازیگر دیالوگ بداهه‌ای دارد، ممکن است با هم فکری هم آن را به کار اضافه کنیم یا حتی شاخ‌وبرگ بدهیم و آن می‌تواند بخشی از متن شود. **مسعود صرامی:** درواقع ما ایده‌های بازیگران را ویرایش می‌کنیم. بداهه‌های آنها را کم‌وزیاد می‌کنیم و متن شب‌به‌شب در حال رشد و نمو است. حتی خودمان ممکن است هر شب به ایده‌های تازه برسیم و آن ایده‌ها را به اجرا تزریق کنیم.

پویا سعیدی: به طور جالبی من و مسعود با هم هماهنگیم و من‌ظ‌ر شده‌ایم؛ یعنی ممکن است من چیزی را به اجرا اضافه کنم که مورد تأیید مسعود است یا برعکس. این اتفاقات همیشه مثبت بوده و همه چیز در جهت ارتقای اجراست.

کارمتن اولیه چه جزئیاتی داشت و در مسعود صرامی: تغییرات، بیشتر در جهت بسط‌دادن صحنه‌ها بود؛ مثلا صحنه بازجویی در نسخه‌ای که من نوشته بودم خیلی سریع‌تر برگزار می‌شد، درحالی‌که پویا آمد و آن را گسترش داد. شخصیت‌های من هم شاید همین‌ها بودند، ولی پویا به آنها بُعد داد.

پویا سعیدی: درواقع تغییر اصلی در لحن‌ها اتفاق افتاد. متن مسعود خیلی متن جدی‌ای بود. البته روزنه‌های طنزی دارد، اما به‌طورکلی خیلی جدی است. من چون قبلا تجربه کار کمدی داشتم، کمدی به کار اضافه کردم. انتخاب امیر نوروزی (بازیگر نقش شایگان) پیشنهاد من بود که مسعود هم آن را پذیرفت. امیر پیش از این همیشه کمدی بازی کرده و خوب هم از پس آن برآمده بود، من مطمئن بودم بازیگری که کمدی را به بهترین نحو بازی می‌کند، حتما از پس ایفای نقش جدی‌ای مثل نقش شایگان هم به خوبی برمی‌آید. مسعود در آغاز نگران بود که مقدار کمدی کار زیاد باشد، اما من از او خواستم که بصورت باشد تا متن کامل شکل بگیرد.

بعدتر با افزودن خشونت‌ها، دوز کمدی متن هم بالانس شد. بیشترین اتفاقی که در متن توسط من رخ داد، بسط دیالوگ‌ها بود؛ مثلا صحنه‌ای با هشت خط دیالوگ برگزار می‌شد، اما من آن را به ۲۰ خط رساندم؛ یعنی متنی ۴۰ صفحه‌ای نهایتا ۸۰ صفحه شد.

مسعود صرامی: مثلا در صحنه بازجویی شاه دیالوگ‌ها را پویا برداشت و آنها را گسترش داد.

کار نکته جالب در «لانچر ۵» گروتسکی است که خیلی خوب و درست به بار نشسته. می‌خندی، ولی از خنده خودت خجالت‌زده‌ای و می‌ترسی؛ اینکه جان این گروتسک چطور از متن به اجرا منتقل شد، جالب است. درباره اینکه چه تمهیدی برای اجرایی‌شدن این گروتسک اندیشیدید می‌گویید؟ چطور توانستید سوبه گروتسک متن را به اجرا منتقل کنید؟ چون خیلی از متن‌های گروتسک، در اجرا به منصفه‌طور نمی‌رسند.

مسعود صرامی: این پتانسیل خود متن بود که به اجرا هم رسید. هرکدام از بازیگرها هم که آمدند همه تلاششان این بود که متن را از آن خودشان کنند.

پویا سعیدی: این اجرایی‌شدن گروتسک متن، چند نکته دارد؛ نخست اینکه ما یک کمک خیلی جدی داشتیم که آن را گسترش داد. نه اینکه صرفا به این سنده کرده باشیم که چقدر نقش‌هایی شبیه این نقش‌ها را از آنها دیده‌ایم.



از راست: مسعود صرامی و پویا سعیدی

کارجهان‌بینی‌ای که این اثر در مقابل ما قرار می‌دهد که ارجاع به همه وضیعت‌های سلسله‌مراتبی دارد و ما را پس از تماشا به این فکر می‌اندازد که «حقیقت چیست؟». چه پشتوانه فکری‌ای برای شما دو نفر در جایگاه خالقان اثر داشته است؟

مسعود صرامی: خود تجربه سربازی در آغاز همه چیز را برای من شکل داد. مرا با پرسش‌هایی مواجه کرد که عصاره همه آنها را در «لانچر ۵» می‌بینید. مسئله اعمال قدرت برای من پررنگ شد و متن را روی همین متمرکز کردم. پس بعید نیست اگر زیرمتن هم همین سوبه را داشته باشد.

پویا سعیدی: چند نکته برای من وجود داشت. یکی اینکه ما یک محرک نمایشی داریم و چون من پروسه اجرایی‌کردن نمایش را شروع کردم، می‌توانم درباره‌اش حرف بزنم. برای من چیزی که در آغاز جالب بود و خواستم خودم را در آن دخیل کنم، این بود که از نظر نمایشی موقعیتی را ترسیم می‌کرد که تئاتریکالیتنه آن همه منطبق بر زندگی بود. منظورم از تئاتریکالیتنه اطوارهای زندگی روزمره در ابتدایی‌ترین شکل آن است که با پیرایش به روی صحنه می‌رود تا تماشاچی شود. در فضای نمایش «لانچر ۵» تئاتریکالیتنه جاری است که آدم‌ها ایست‌شان، حرکت‌شان، نفس‌کشیدن‌شان و همه چیزشان از یک مجموعه قراردادی بی‌روی می‌کند که هم از نظریه‌یابی‌شناسی مخاطب را درگیر می‌کند و هم همه ارکان جامعه چه به طور مستقیم و چه به طور غیرمستقیم با آن درگیر هستند. فضای سربازی، فضایی است که همه مستقیم یا غیرمستقیم با آن درگیرند. درچه‌ای است که همه دوست دارند سرکی بکشند و ببینند در آن چه خبر است. هر چقدر هم که خاطره از سربازی گفته شود، کمال حقیقت جاری در آن فضا منتقل نمی‌شود. پس این خودش یک محرکه اجرایی بود که ما رویکرد اجرایی دارد. ما همه چیز را از بیرون می‌دیدیم و به امر منتقل می‌کردیم و او از توی صحنه خواست ما را در رفت‌وبرگشت با سایر بازیگران مؤکد می‌کرد. آلفای صحنه امیر نوروزی است. ما در به‌توافق‌رسیدن بر سر لحن، بر سر بده‌بستان بین بازیگرها و... خیلی با امیر حرف زدیم. امیر بسیار در جریان استراتژی‌های ما برای کارگردانی بود. او به‌شدت خواسته‌های من و مسعود مثل وفاداری‌مان به قصه، درام کلاسیک و جانی و ... به ما برای هم‌آمیزی ژانرها کمک کرد که ما داستان ما صرفا داستانی درباره سربازی نباشد و به ارجاعی فراتر از آن برسد. همان‌طور که حرفه‌ای در طول نمایش ذهن باز می‌کند و رازی افشا می‌شود و تفننی بیرون می‌زند، ما به مسئله‌ای مثل «حقیقت چیست؟» رسیدیم و خودمان هم با این پرسش مواجه شدیم که «آیا حقیقت قابل دسترسی است؟» و این پرسش‌ها را با خودمان به اجرا آوردیم. قدرت عمودی‌ای که در این فضا هست را توانستیم به جهان واقعی بیرون سربازهای هم ارجاع دهیم و ببینیم در این فضا حقیقت چقدر تک‌بعدی است و راه دسترسی به حقیقت چقدر خشونت‌زاست. سنتزی که به آن رسیدیم این بود که خشونت مانع رسیدن به حقیقت است. در واقع حقیقت، دسترسی‌ناپذیرتر از آن است که با اعمال خشونت بتوان به آن پی برد.

کاراجرای «لانچر ۵» در نهایت یک رویکرد ضد برشتی دارد، چون طبق زد و خوردهایی که روی صحنه اتفاق می‌افتد، به نظر می‌رسد شما کلا اعتقادی به فاصله‌گذاری ندارید. این‌جیم از خشونت عریان را کمتر روی صحنه دیده‌ایم. این رویکرد چه منبایی داشت؟

پویا سعیدی: رویکرد اجرای ما این بود که از طریق خود حقیقت است که به حقیقت دست پیدا می‌کنیم. ما جایی اشاره می‌کنیم به اینکه «همه پادشان می‌رود و موضوع فراموش می‌شود» و ما این گزاره را در خود اجرایمان هم عملی کردیم. جایی شما با خشونت شدید مواجهید و در صحنه بعد ممکن است کمدی چنان زیاد باشد که آن را فراموش کرده باشید و این الگو مدام تکرار می‌شود و جان‌مایه‌ای بود که مد نظر ما بود آن را در اجرا هم بازنمایی کنیم. ما خشونت‌مان را هم نوعی از خشونت انتخاب کردیم که قابل اجرا باشد. نمی‌توانیم آدم روی صحنه بکشیم اما چرا می‌توانیم مزیم. همه آنها برای این بود که از شکل افراطی پابندیی به واقعیت تبعیت کنیم. این رویکرد فرایبی‌شناختی ما بوده، حالا ممکن است بعضی آن را منط بداند و بعضی هم آن را ستایش کنند. اما در هر صورت این لازمه اجرای ما و جهان موجود در آن بوده است. نکته دیگر اینکه بالانس دلوختی ما لازم است چک محکمی هم داشته باشد. وقتی نصف کار کمدی است باید سر دیگر طیف را هم محکم بچسبیم تا این دوگانگی درست دربیاید.

مسعود صرامی: لازمه اجرای ما نمایش عریان خشونت بود و اگر این نمایش عریان خشونت نبود، چنین اثری بر تماشاگر نمی‌نهاد. ما به انتخاب کردیم که این صحنه‌ها را در عریان به نمایش بگذاریم. آن را لازم می‌دانستیم. فکرش را بکنید اگر صحنه‌های خشن نبود، لانچر ۵ می‌توانست تماشاگرش را به‌ت‌زده کند؟

کارادامه مسیر، باز شاهد همکاری شما دو نفر خواهیم بود؟

پویا سعیدی: طبیعتا همان‌طور که یک‌سری چیزها ما را به هم پیوند داده است، گسست ما هم از هم آسان نخواهد بود. به این معنی نیست که در همه کارها با هم همراهی ولی قطعا باز هم با هم کار می‌کنیم. به‌راحتی از هم عبور نخواهیم کرد. اما این هم به این معنی نیست که همه راه را با هم ادامه خواهیم داد. **مسعود صرامی:** خیلی‌ها به ما گفتند تیمتان را حفظ کنید اما ما این را به زندگی سپرده‌ایم تا ببینیم ادامه مسیر چطور رقم خواهد خورد. نه بر جدایی اصراری داریم و نه بر حفظ صد درصد این پیوند در ادامه مسیر. **پویا سعیدی:** دوستی ما قبل از «لانچر ۵» بوده و بعد از آن هم ادامه خواهد داشت اما به این معنی نیست که در همه کارهای هم با هم خواهیم بود. خیلی سخت نمی‌گیریم که زورکی به نباشد.

رویی صحنه آنی

به بهانه مواجهه با پرسشی که «لانچر۵» مطرح می‌کند

آخرش می‌فهمیم؟



مریم رحمانیان

● «اینکه آخرش چی میشه رو آخرش می‌فهمیم» جمله‌ای است که در یک‌سوم ابتدایی نمایش می‌شنویم؛ اما هیچ‌وقت چنین اتفاقی نمی‌افتد و البته که تمام نمایش درباره همین مسئله است؛ درباره اینکه همیشه تکه‌ای از حقیقت از چشمان ما پنهان می‌ماند. در پادگانی نظامی سه تیراندازی به فاصله زمانی یک ماه منجر به مرگ سه سرباز شده است. به دلیل اهمیت موضوع، سروان شایگان، افسر دایره بازرسی از طرف ستاد کل، مامور حل‌وفصل این پرونده می‌شود. این خلاصه‌ای از داستان نمایش «لانچر ۵» است که به نویسندگی و کارگردانی پویا سعیدی و مسعود صرامی در تئاتر مستقل تهران در حال اجراست؛ نمایشی که با به‌کارگیری بسته‌های ظریف و دقیق طنز در لابه‌لای قصه‌ای سیاه، مخاطب را به مدت دوساعت‌ونیم، بدون آنکه حتی برای لحظه‌ای با استیصال به ساعت نگاه کند، بی‌حرکت روی صندلی نگه می‌دارد. بدون حتی یک خط دیالوگ اضافی که حاصل پیرایش هرروزه متن است. نویسندگان اثر در آخر نمایش این قول را به مخاطب می‌دهند که نظرات آنها را در نمایش روزهای بعد اعمال می‌کنند و جلوی رشد هرروزه متن را نمی‌گیرند؛ ممکن است در وهله اول چنین قولی برای مخاطب، حرفی شعاری به نظر بیاید، اما اصلا چنین نیست. من نمایش را دوبار در دو هفته متوالی دیدم و از کشف جزئیات محسوس اضافه‌شده به نمایش لذت بردم. تیپ‌های ساخته‌شده توسط نویسندگان، همان‌طور که بارها گفته شده، ماکتی کوچک از جامعه ایرانی است، اما این به این معنا نیست که نمایش ذره‌ای به کلیشه نزدیک شده است؛ بلکه برعکس، ظریف‌کاری‌هایی که در هر یک از این تیپ‌های شخصیتی به کار برده شده، طناب نجات نمایش از چاه کلیشه بوده است؛ ظریف‌کاری‌هایی که ممکن است با یک بار دیدن نمایش به چشم نیاید؛ از وسواس شایگان تا اکسسوارهایی که بازیگران را در لباس‌های یکدست سربازی، از هم متمایز می‌کند. دکور



و نورپردازی هم از نقاط قوت نمایش محسوب می‌شوند، به‌طوری‌که حتی می‌توان پتکه سقفی را به‌عنوان بازیگر شماره ۱۴ نام‌گذاری کرد. امیر نوروزی که اجرای نقش شایگان را برعهده دارد، بدون اغراق درخشان است. می‌توان گفت که بسیاری از جایز در سال‌های اخیر، در تمام دنیا از آن کسانی بوده که نقش‌هایی با نقص اغراق‌شده شخصیتی یا ظاهری داشته‌اند. کمتر کسی فکر می‌کند که بازی‌کردن شخصیت یک «انسان» که هیچ ویژگی کاریکاتوری نداشته باشد چقدر می‌تواند دشوار باشد. اما خوشبختانه امیر نوروزی قدر ندانسته شده است؛ اما اضافی است اگر به دیگر بازیگران کمترشناخته‌شده و بازی‌های دقیق و درشتان اشاره نکنیم؛ بازیگرانی که به کمک متنی قوی، این ذهنیت حاکم که «حضور سلبریتی سینمایی عامل اصلی فروش موفق تئاتر است» را زیر سؤال برند. به طور خلاصه، هرکدام از آن مردان با «سره‌ای پر فکر بی‌مو» حتی اگر حضوری کوتاه در نمایش داشتند، جذابیت نمایش را دوچندان کردند. به‌صورت‌کلی، شاید اشتباه نباشد اگر بگوییم برای بار دوم که دقیق‌تر و عمیق‌تر به اجرا نگاه کردم، آن را بسیار ترسناک یافتم؛ شاید به این دلیل که به طور کاملاً عینی این حقیقت را توی صورت مخاطب کوبانم که متعلق به ما – فرقی نمی‌کند که اهل کدام شهر یا کدام ده – کدام دسته از اجتماع باشیم – یک هیولای خوفناک درون داریم – که می‌تواند در شرایطی که هیچ انتظارش را نداریم، خودش را به رخ بکشد. اگر شایگان باشیم و با ادعای جست‌وجوی حقیقت جلو بیاییم، دست‌آخر هیولای جابه‌جایی درونمان، کاسه‌وگوزه‌ها را به هم می‌زند. حتی اگر عیدی باشیم و یک عمر تحقیر را توی دلمان انبار کرده باشیم، در انتها هیولای وحشی و زخم‌خورده‌ای از زیر پوستمان خودش را بیرون می‌کشد. به قول خود نمایش، «خوب هرجایی یک معنی می‌ده»؛ این روزها تئاتر خوب یعنی «لانچر ۵».